



نه برگی تنهاست نه علفی

چند شعر از دوروتی پارکر
○ ترجمه و گردآوری: مرتضی لک

دوروتی راتشیلد (پارکر) در روز بیست و دوم آگوست ۱۸۹۳ در شهر نیویورک به دنیا آمد. در کودکی مادرش را از دست داد و با پدرش ارتباط عاطفی محکمی برقرار نکرد، همچنین با نامادری و خواهرش نیز قرابت چندانی نداشت. پس از فارغ التحصیلی از یک دبیرستان خصوصی، اندکی در خانه ماند اما با مرگ پدر آنجا را ترک کرد. مجله "اقبال" او را به عنوان ویراستار و مسئول زیرنویس عکس‌های مُد استخدام کرد. پارکر سعی می‌کرد با نواختن پیانو در یک مدرسه‌ی رقص به عنوان کار شبانه، حقوق ده دلاری خود در هر هفته را افزایش دهد. در اوقات فراغت به نوشتن شعر درباره‌ی تلخ و شیرین عشق می‌پرداخت. در سال ۱۹۱۷ توسط شرکت کانرناست که متعلق به صاحب مجله‌ی اقبال بود به مجله‌ای دیگر به نام "بازار بیهودگی" انتقال یافت. بازار بیهودگی به نیویورکی‌های جوان، با استعداد و فرهیخته می‌پرداخت و لحن و زبانش روان، دلنشین، هوشمندانه و امیدبخش بود.

پارکر در سال ۱۹۱۷ با ادوین پاند پارکر دلال سهام نیویورک ازدواج کرد. هرچند آنها تا سال ۱۹۲۸ به‌طور رسمی از یکدیگر جدا نشدند، اما در واقع زندگی مشترکشان در سال ۱۹۱۹ از هم پاشیده بود. در همان سال شغل خود را به دلیل جدیت و شدت لحن در نقدها و بازنگری آثار دراماتیک از دست داد. اما دلسرد نشد. سپس به بررسی کتاب‌ها در نیویورکر روی آورد که به این کار نیز دلخوش نبود و تصمیم گرفت به عنوان نویسنده‌ای مستقل فعالیت‌های ادبی خود را ادامه دهد. او همواره در تنگناهای مالی به سر می‌برد و در طول سالیانی که به عنوان نماد جوانی پرشور و حال مطرح بود دو بار دست به خودکشی زد. خواننده‌ی ریزبین اشعار پارکر که در مجلات داخلی در سال ۱۹۲۲ به چاپ می‌رسید به راحتی درمی‌یابد که طنز و نوع شعری او لباسی است که بر قامت پوچی و نومیدی دوخته شده است. پارکر نویسنده‌ای شوخ‌طبع بود اما از اخلاق خوش بهره‌ی چندانی نداشت.

با فروش اولین کتاب شعرش به نام "طناب کافی" در سال ۱۹۲۶ اوضاع مالی‌اش اندکی بهبود یافت. این کتاب به پرفروش‌ترین کتاب تبدیل شد؛ اتفاقی که به ندرت برای یک مجموعه شعر روی می‌دهد. دو



مجموعه‌ی دیگر از اشعارش را به نام‌های "تفنگ غروب" و "مرگ و مالیات" به ترتیب در سال‌های ۱۹۲۸ و ۱۹۳۱ به چاپ رساند. پارکر از طریق داستان کوتاه نیز شهرتی کسب کرد. در سال ۱۹۲۹ با داستان بیگ بلوند جایزه‌ای معتبر اهنری را دریافت کرد.

در سال ۱۹۳۳ با هنرپیشه‌ای به نام آلن کمپبل ازدواج کرد. سپس به همراه همسرش به هالیوود رفت و به عنوان نویسنده‌ی متن فیلم با حقوقی معادل ۵۲۰۰ دلار در هفته - که در دوره‌ی رکود اقتصادی آمریکا درآمد قابل توجهی به شمار می‌رفت - مشغول به کار شد.

کمپبل در سال ۱۹۶۳ درگذشت و دوروتی نیز به نیویورک بازگشت و تا آخرین روزهای عمر در انزوا و تنهایی به سر برد. وی در سال ۱۹۶۷ در سن ۷۴ سالگی دیده از جهان فرو بست.

نیمه شب

ستارگان چون گل لطیف‌اند، و همانقدر نزدیک؛
تپه‌ها تورهای سایه‌اند، چه با ظرافت بافته‌اند؛
در اینجا نه برگی تنهاست نه علفی،
همگی درهم تنیده‌اند.

پرتو ماه هوا را نمی‌شکافد، نوری کبود
می‌غلند سُست، و می‌خزد تا باز بیارامد.
در سراسر این شب چیزی بُرنده نیست.
در قلبم بمان.

پنلوپه

در مسیر خورشید
به دنبال ردپای نسیم،
آنجا که زمین به آسمان می‌پیوندد
او سواره بر آب‌های نقره‌قام خواهد رفت،
موج‌های درخشان را در می‌نوردد.
باید که در خانه بنشینم و رقص کنم
برخیزم و در کوفتن همسایه را گوش کنم
جای را فراهم آورم، بافتنی‌ام را تمام کنم
ملافه‌های بسترم را بشویم
تا که مردمان او را شیردل بخوانند.

رزومه

تیغ‌ها به دردت می‌افکنند
رودها مرطوب‌اند؛
اسیدها بر تو داغ می‌نهند



و مخدرات دلت را به درد می‌آورند.
تفنگ ممنوع است
حلقه‌ی دار می‌سازند.
گاز بوی وحشتناکی دارد؛
تو نیز می‌توانی زندگی کنی.

(۱۹۲۶)

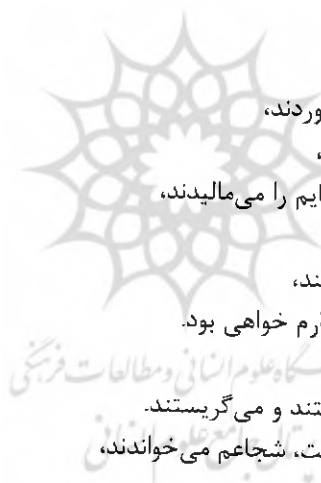
تجربه

بعضی مردها قلبت را دو تکه می‌کنند
بعضی مردها دم تکان می‌دهند و چاپلوسی می‌کنند،
بعضی مردها هرگز نگاهت نمی‌کنند؛
و این مشکل را حل می‌کند.

(۱۹۲۶)

تسلیت

تا تو جان سپردی، همه به اینجا هجوم آوردند،
چهره‌هایشان خیس از شتاب و همدردی،
و دستانم را در دست می‌فشردند و زانوهایم را می‌مالیدند،
با چشمانی سوگوار مرا می‌نگریستند.
با مهربانی از عالم دیگر برایم قصه‌ها گفتند،
از اینکه چگونه حتی در آن دنیا در انتظارم خواهی بود.
و اینکه دیدارمان چه پرشور خواهد بود.
این قصه‌ی شیرین می‌گفتند و می‌شکستند و می‌گریستند.
و آنگاه که لبخندی بر لبانم نقش می‌بست، شجاعم می‌خواندند،
و از آرامش من خرسند بودند،
و رفتند تا از آن همه که کرده‌اند به دیگران بگویند.
من اما به این خندیدم که تو ای جان سپرده
که اکنون کنجکاوانه در گور خفته‌ای
چگونه می‌خندی. آیا حرف‌هایشان را شنیدی؟



شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پژوهشگاه عالی مطالعات فرهنگی